

بهبود برای یادآوری انسانیت



دم‌دم‌های نوروز که می‌شود همه در جنب و جوش و تکاپو هستند تا بتوانند جشن نوروز را به بهترین نحو ممکن برگزار کنند.

این روزها بازارها مملو است از افرادی که به خرید شب عید می‌روند. آنهایی که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسد نه فقط لباس و کیف و کفش بلکه بخش زیادی از وسایل زندگی‌شان را هم نو می‌کنند.

از مبل و پرده گرفته تا در و دیوار خانه‌ها که در آستانه سال نو نو نو نو می‌شود اما در این میان خیلی از خانواده‌ها هم هستند که مرد نان‌آور خانواده باید شرم‌زده همسر و فرزندان‌شان باشد و برای آن‌که با آنها مواجه نشود، ترجیح دهد شب‌ها دیرتر به خانه برود تا با خانواده‌اش روبه‌رو نشود و کمتر خجالت بکشد.

آنهایی که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسد در برابرشان وظیفه شرعی و انسانی دارند و باید به آنها کمک کنند تا همه بتوانیم شب عید را شادتر و خوشحال‌تر بگذرانیم. به همین خاطر هم در آیات و روایات ما به مسأله انفاق و کار خیر توصیه اکید شده است.

در فرهنگ ایرانی هم ما ایرانی‌ها در انجام کار خیر و دستگیری از مستمندان و نیازمندان ید طولایی داریم. گلریزان‌هایی که هنوز هم در روستاها و جوامع سنتی‌تر برای کمک به افراد بی‌بضاعت یا افرادی که به نوعی گرفتاری‌های مالی پیدا می‌کنند یا ورشکست می‌شوند برگزار می‌شود.

علاوه بر اینها چهاردهم اسفند مصادف با تأسیس کمیته امداد امام خمینی (ره) روز احسان و نیکوکاری نامیده شده است. از سال ۱۳۶۹ شمسی هر سال در اسفندماه و در آستانه عید نوروز و بهار طبیعت، مردم مهربان و نیکوکار ایران اسلامی همزمان با هفته احسان و نیکوکاری در ۱۴ اسفند در همایشی نوعدوستانه بزرگ و ملی، دست‌های پرمحبت و عاطفه خویش را بر سر خانواده‌های نیازمند و کودکان‌شان می‌کشند.

روز احسان و نیکوکاری در آستانه سال نو بهانه‌ای است تا یادمان نرود هستند آدم‌هایی که سال به سال نمی‌توانند برای فرزندان‌شان لباس و کفش نو بخرند، که یادمان باشد خیلی وقت‌ها ما می‌توانیم بخشی از خرج و مخارج‌مان را به این خانواده‌های نیازمند و آبرودار اختصاص دهیم، که بدانیم برکت مال ما با کمک به این آدم‌ها چند برابر می‌شود و نباید آنها را فراموش کنیم.

روز «احسان و نیکوکاری»

۱۴ اسفند



کفش‌هایی که آبرو خرید

مریم زاهدی

چاردیواری

کفش‌هایش کم‌کم داشت از همدیگر می‌پاشید! این برای بار چندم بود که بابا زیر قولش می‌زد! امسال هم قول داده بود اگر شاگرد اول شود برایش کفش نو بخرد. به همین خاطر هم تمام تلاشت را کرد تا خوب درس بخواند و شاگرد اول شود. روزی که بنا بود کارنامه بدهند دل تو دلش نبود. اگرچه سال قبل هم بابا همین قول را داده بود و او هم توانسته بود شاگرد اول شود اما بابا بهانه آورده بود که باید پشت سر هم شاگرد اول شوی دفعه قبل شاگرد دوم بودی! و چشم‌های نگران مامان و چشم غره‌ای که نکند بابا وارد بحث شود؛ برود بنشیند سر درس و مشقش، دهانش را بسته بود.

این بار اما عزمش را جزم کرده بود کارنامه‌اش را که گرفت برود پیش بابا و بگوید «مرد است و قولش! این دفعه دیگر نمی‌توانی بد قولی کنی.»

اصلاً پیش خودش فکر کرد این بار مامان را نگاه نمی‌کنم که برایم چشم غره نرود. باید حواسم را جمع کنم و مراقب باشم امشب خوابم نبرد، چون ممکن است بابا مثل دو سال قبل آن قدر دیر بیايد تا خوابم برده باشد. صبح‌ها هم که هنوز هوا تاریک است که بابا سر کار می‌رود. بعدش هم که دیگر می‌گویند این بار گذشت، باشد برای دفعه بعدی!

اما به‌جز پارگی و کهنگی کفش‌ها، نگاه سنگین بعضی همکلاسی‌ها هم آزارش می‌داد. مثلاً سینا دانش‌آموز تنبل و قلدر کلاس که او را بابت کفش‌های کهنه‌اش بارها مسخره کرده بود.

با وجود این‌که به خودش مطمئن بود اما باز هم دل تو دلش نبود. می‌ترسید این نوبت هم در رقابت با سعید شاگرد دوم شده باشد. اگر شاگرد دوم می‌شد دیگر بهانه بابا برای کفش نخریدن جور شده بود. وقتی خانم معلم کارنامه را به دستش داد، می‌توانست صدای قلبش را به وضوح بشنود. زیر چشمی نگاه می‌کرد به کارنامه‌اش انداخت اما قبل از آن‌که ببیند شاگرد اول شده یا نه خانم معلم با لبخند گفت: «آفرین آقا حامد بازم شاگرد اول شدی.»

از خوشحالی داشت پر درمی‌آورد. دوست داشت زودتر زنگ بخورد و بال در بیاورد و به خانه برسد. اما از طرف دیگر هم وقتی یادش می‌آمد ممکن است

بابا یک بار دیگر هم بد قولی کند، قدم‌هایش سست می‌شد و ترجیح می‌داد با این ماجرا مواجه نشود. در عین حال در بین کلاس به کفش‌هایش که انگشتانش از سوراخ آن بیرون زده بود نگاه می‌کرد. در همین فکرها بود که زنگ مدرسه به صدا درآمد. همین که داشت دفتر و کتابش را جمع می‌کرد تا به خانه برود، خانم معلم صدایش کرد: «آقا حامد قبل از این‌که بری خونه یه سر برو دفتر.»

دلشوره گرفت. یعنی آقای ناظم با او چه کار داشت؟ او که همیشه سرش به کار خودش بوده و سعی کرده دانش‌آموز خوبی باشد. شاید هم برای شاگرد اول شدنش باشد! از فکر کردن به این‌که ممکن است بابت شاگرد اول شدنش جایزه‌ای در راه باشد در دلش قند آب کردند. اگرچه دوره‌های قبلی کل ماجرا به یک جعبه مداد رنگی تمام شده بود اما خب شاید جایزه بهتری در راه بود.

در همین فکرها بود که به دم دفتر رسید. در زد؛ آقا اجازه! آقای ناظم پشت میزش نشسته بود و با دیدن حامد لبخندی زد و گفت: «به به شاگرد اول کلاس بیا تو پسر.»

داخل دفتر که رفت آقای ناظم از جایش بلند شد و سراغ کشوی کنار میزش رفت. جعبه‌ای را بیرون آورد و به دستش داد. «برما اینم جایزه شاگرد اول کلاس.»

با دیدن جعبه کفش چشمانش برقی زد و گل لبخند روی لبانش شکفت.

آقا ناظم ادامه داد. «این کفشو مامانت آورد و گفت بابای حامد برای شاگرد اول



قصه صورت‌هایی که با سیلی سرخ می‌شود

شیرین بصیری

چاردیواری

مادرم همیشه می‌گوید آدم‌های آبرودار فقرشان را فریاد نمی‌زنند و صورت‌شان را با سیلی سرخ نگه می‌دارند. این سرخ نگه داشتن صورت با سیلی حکایت همان سختی‌هایی است که زندگی توام با فقر و نداری می‌تواند به همراه داشته باشد و صبوری و تلاش برای جور کردن دخل و خرج زندگی بدون آن‌که بخواهی دستت را جلوی دیگری دراز کنی.

اما زندگی است دیگر و بالا و پایین دارد و گاهی وقت‌ها روی خوش آن با آدم‌ها همراه نیست. اصلاً انگار خدا روزی بعضی آدم‌ها را در مال و اموال برخی دیگر قرار داده و این راهی است برای آزمایش هر دوی این گروه‌ها.

به همین خاطر است که در اسلام قوانین مالی

متعددی همچون خمس و زکات گذاشته شده و علاوه بر اینها با هبه، صدقه و نیکوکاری سفارش ویژه‌ای شده است. با انجام کارهای خیر و کمک به دیگران هم روح و روان ما به آرامش می‌رسد و مراحل انسانیت و ارتقای روحی را طی می‌کنیم و هم موجب می‌شویم تا افراد نیازمند و آسیب‌دیده مشکلات‌شان حل شود و از این مسیر جامعه‌ای سلامت‌تر و آگاه‌تر شکل می‌گیرد.

در واقع اگر بخواهیم کمی موشکافانه‌تر به موضوع نگاه کنیم، اصلی‌ترین خروجی نیکوکاری ما به خودمان بازمی‌گردد و با کمک به افراد نیازمند، فقیر و آسیب‌دیده به خروج آنها از چرخه آسیب‌های اجتماعی و داشتن جامعه‌ای بهتر و سالم‌تر کمک می‌کنیم. در این میان اما باید نیازمندان واقعی و آبرودار را شناسایی کرد و به یاری آنها شتافت در غیر



این صورت در هیاهوی افرادی که می‌خواهند از احساسات ما سوءاستفاده کنند، نیازمندان واقعی از دریافت کمک بازمی‌مانند.